

کردند نبود. تمامی خطسیر از کارلیک تا درتوزر، مسیر فلاکت و گورستان بود. به مقامات مسئول دستور داده شده بود که از هیچگونه خشونت‌هایی که ممکن است به مرگ انجامد خودداری نکنند.

دو فقره تلگراف ذیل - که هر دو از جانب طلعت‌پاشا وزیر داخله ارسال شده این امر را به ثبوت می‌رساند:

«از قرار مسوع، بعضی مقامات باتهام قلع و قمع و سختگیری نسبت به بعضی‌ها (مقصود ارامنه است) بدادگاه نظامی (محاكمه صحرائی) کشانده شده‌اند. حتی اگر این امر صرفاً جنبه فورمالیته داشته باشد، باز ممکن است از نیروی سایر مقامات بکاهد و بتدرت آنان لطمه بزند. باین علت دستور می‌دهیم که شما نباید چنین آزمایشاتی را اجازه دهید.»

وزیر داخله - طلعت.

«اعتنا به شکایاتی که «بعضی‌ها» در مورد انواع مسائل شخصی بعمل می‌آورند، نه تنها موجب تأخیر اعزام آنها به بیابان می‌شود، بلکه دری را نیز به جانب يك رشته اعمال باز می‌کند، که ممکن است بایجاد اشکالات سیاسی در آینده منجر شود. باین علت هیچگونه ترتیب اثری باینگونه عرض‌ها نباید داده شود، و در این مورد باید به مقامات مربوطه دستورات اکید صادر گردد.

وزیر داخله - طلعت.

تعلیماتی پیرو این امر از جانب وزیر داخله واصل می‌شد مبنی بر اینکه مراسلات و تلگرافات شکایتی را که خطاب به مقامات عالی‌دولتی تسلیم می‌شود باید قبول کنند، ولی آنها را ارسال ندارند.

بدین ترتیب ارامنه‌ای که در بیابان بودند، به مرگ حتمی محکوم شدند،

۱- استوار رحم‌الدین، مدیر ابوحراد Abu-Herrad (یکی از اردوهای واقع در کنار فرات)، که بلای جان ارامنه و مایه وحشت آنها بود و غالباً با چماق بزرگی که همیشه در دست داشت آنها را بقتل می‌رساند، پس از اعتراضات فراوانی که علیه او شد، سرانجام برای يك محاكمه دروغین به حلب احضار شد، ولی طبق این تلگراف بدون اینکه حتی بازجوئی و محاكمه‌ای از او بعمل آید، او را به محل کارش باز گردانند. هنگام بازگشت، چون از «مسکین» می‌گفتند تا به ابوحراد برود، باهفت تیر به شلیک گلوله‌هایی بسوی اردوی تمییدی‌ها پرداخت و فریاد زد: «شماها اعتراض کردید، نتیجه‌اش چه شد؟ مزدبازه آمده‌ام سر جای خودم.» بدیهی است وی - که ارامنه نامش را «استخوان شکن» گذاشته بودند - پس از بازگشت برات‌جری‌تر شده بود و به شرارت‌های بیشتری دست می‌زد.

و مجریانی که مأموریت انجام این امر را داشتند، درست برای همین کار ساخته شده بودند: مصطفی عبدالخالق حاکم حلب، عبدالاحد نوری بیگ نماینده کسبه کل تبعیدات، ایوب بیگ همکار و همدست وی، جمال بیگ نماینده «اتحاد» و تعداد کثیر مأمورین زیر دست آنها - یکی از دیگری خون آشام تر، هسگی طبق اسناد و مدارک موجود همه وجودشان را از دل و جان وقف این «امر مقدس» کرده بودند.^۱

آنچه تا اینجا از خاطرات نعیم بیگ استنباط می شود، دقت عجیب برای هم آهنگی دستگاه کشتار و هم آهنگ ساختن پیچ و مهره های آنست، تا بصورت ماشینی دقیق و الکترونیک، در سراسر عثمانی یکسان کار کند. اگر در منطقه ای وجود چند تن از شخصیتهای محبوب و با نفوذ ارمنی، ممکن بود اندکی از سرعت کار این ماشین بکاهد، یا در منطقه ای دیگر، ابتکار یکی از مجریان و فرماندهان (مثل جدا کردن صنعتگران ارمنی از سایر قربانیان، برای سود جستن از حرف آنها) امکان داشت جان چند نفری را نجات دهد، و یا بالاخره اگر در موردی ترجم و دلسوزی در مورد کودکان خردسال احساس می شد، ماشین اهریمنی فوراً جهت حرکت خود را به سوی این «نقاط ضعف» تغییر می داد، تا هیچگونه سستی و فتوری در کار کلی ماشین پیش نیاید. پس از اطمینان از این هم آهنگی که کشتار همه جانبه در همه نواحی اوج می گیرد، که نمونه دیگری از آنها در خاطرات نعیم بیگ می خوانیم:

قتل عامهای رأس العین

در حالیکه تبعید، تبعیدیها با راه آهن ادامه داشت، قائم مقام یوسف ضیاء بیگ گزارش داد که دیگر در رأس العین برای آرامنه جا نیست، زیرا روزی پانصد و ششصد نفر از آنها میسیرند، نه وقت این هست که مردهها را چال کنیم و نه فرصت آنکه زندهها را به نواحی جنوبی تر برانیم.

پاسخی بشرح زیر، بدست ضیاء بیگ رسید: «در تبعید آنها تعجیل کنید. باین ترتیب کسانی که حالشان برای عزیمت مناسب نباشد در فاصله چند ساعتی

شهر می‌افتند و می‌میرند ، و شهر هم از شر مرده‌ها و هم زنده‌ها خلاص می‌شود.»

از آخرین گزارشات مقامات محلی تبعید و گزارشات قائم‌مقام استنباط می‌شود که طی چهار ماه یکصد و سی هزار تا یکصد و چهل هزار تن در اثر گرسنگی و ناخوشی هلاک شده‌اند.

در رأس‌العین ارامنه در چنین گردابی دست و پا می‌زدند. در حالی که در حلب ترک‌ها در فکر طرقي برای قلع و قمع کامل آنها بودند. همه شواهد نشان می‌داد که یوسف ضیاءبیگ راضی نمی‌شود که برای اجرای این جنایت آلت دست بشود. ولی هنوز مانع بزرگتری وجود داشت : و او علی‌سعودبیگ حاکم در زور بود که هنگام مأموریتش در رأس‌العین آنچه در قوه داشت برای تخفیف آلام ارامنه بکار برده بود. وی تبعیدیان را هدایت کرده بود تا چادر-هایشان را پای تپه‌ای در مجاورت آبادی برافرازند و قسمتی از آبادی را بطرقي برای عده‌ای از آنان که هنوز کمی پول داشتند و می‌توانستند به کسب پیردازند اختصاص داده بود. ارامنه در این محله فوراً به کسب و کار پرداخته ، دکان کفاشی ، خیاطی ، بقالی و سبزی‌فروشی باز کرده و شصت نانوائی راه انداخته بودند. بین ارامنه تبعیدی تعداد فراوانی معمار ، بنا ، سنگتراش و سایر پیشه‌وران وجود داشتند. مقامات نظامی بدست آنها بیمارستان بزرگی بنا کردند. شصت نفر استادکار در ساختن آن بیمارستان کار کردند و با خانواده-هایشان در قبال کار مزد گرفتند.

سعودبیگ روزی خطاب به قائم‌مقام گفت :

«نپرسیم که چرا ارامنه تبعید می‌شوند ، این امر بنا مربوط نیست. ما می‌توانیم هرطور دلمان خواست با آنها رفتار کنیم. اگر دلمان بخواهد ، می‌توانیم از آنها حمایت کنیم و نگاهشان داریم ، و از صنعت آنها استفاده ببریم. اگر دلمان خواست ، می‌توانیم به زندگیشان پایان دهیم. ما نمی‌توانیم این بدبختی را که اینهمه بر آنها سنگینی می‌کند مرتفع سازیم ، ولی می‌توانیم آنرا سبک‌تر سازیم. من معتقدم که در اثر کارآنان این بیابانها تبدیل به مزارع باروری خواهد شد و در جای این آلونک‌ها ، مسکن زیبائی برپا خواهد گردید.»

در همین اوان در حلب طرح قلع و قمع و ریشه‌کن ساختن این مردم در

شرف اجرا بود. احکام صادره به مقامات فرماندهی تبعیدات در رأس العین (با آن خشونت که مورد نظر بود) اجرا نمی شد. عبدالاحد نوری بیگ خودش تا رأس العین رفت و با ایذاء عادل بیگ که فرماندهی تبعیدات آنجا را داشت، کشف کرد که خود سعود بیگ حاکم در زور است که در اجرای فرمان راندن ارامنه بسوی بیابان قصور کرده است.

نوری بیگ در مراجعت به حلب به عبدالخالق بیگ حاکم کل (والی) حقیقت امر را اطلاع داد، و وی بلافاصله حکم ذیل را به رمز برای علی سعود بیگ ارسال داشت:

«مغایر هدف مقدس دولت است که هزاران نفر ارمنی در رأس العین بمانند. آنان را به بیابان برانید.»

سعود بیگ پاسخ داد:

«وسائل نقلیه ای وجود ندارد که من بتوانم مردم را با آن دور سازم. اگر هدف از آنچه درباره اش اصرار می ورزید، سلاخی آنها باشد، من نه خود می توانم این کار را انجام دهم، نه قادرم دستور انجامش را بدهم.»

مصطفی عبدالخالق بیگ این تلگراف را به قسطنطنیه بوزارت داخله فرستاد و گزارشی نیز درباره سعود بیگ بشرح ذیل بر آن افزود:

«بوزارت داخله»

۲۳ دسامبر ۱۹۱۵ - ما از طریق نماینده مباشر کل کمیته تبعیدات اطلاع یافتیم که ارامنه ای که برأس العین فرستاده شده اند هنوز آنجا هستند، و برای خود منازل خوبی ساخته و در کمال آسایش مستقر گشته اند، و می دانیم شخصی که از آنان حمایت می کند و با آنان اجازه می دهد که اسکان یابند، علی سعود بیگ حاکم در زور است.

علی رغم آنچه مکرر در مکرر نوشته ایم که اجتماع ارامنه در شهری کوچک ولی حائز اهمیت محلی - مانند رأس العین - و آوردن بهانه هایی از قبیل فقدان وسائل نقلیه، و امثال آن، برای نگاه داشتن آنان در آنجا، برای ما مسئولیت بزرگی ایجاد می کند، مع هذا نتیجه ای مشاهده نکرده ایم.

این طرفداری که علی سعود بیگ از آنها نشان داده و این حمایتی که از آنان بعمل می آورد، به میزانی عجیب رسیده است طبق آنچه مسموع داشته ایم

او به بعضی از کودکان ارمنی لباس می پوشاند و خودش از آنها مراقبت می کند ، و با آنها در مشقات والدینشان اشک می ریزد و ناله سر می دهد. باین ترتیب ارامنه ای که به آن طرف فرستاده شده اند ، از زندگی بسیار سعادت بخشی برخوردار هستند و این امر را مدیون علی سعودیگ می باشند.

ولی چون ادامه این وضع موجب تأخیرهای غیر ضروری در انتقال تبعیدی ها از حلب خواهد شد ، ما مطلب را بحضرت اشرف عنوان کرده ، استدعا داریم که جنابعالی کلیه ترتیبات لازم را بعمل آورید. مصطفی عبدالخالق - حاکم کل» در اثر همین گزارش بود که بعداً علی سعودیگ معزول شد. کارها به همین وضع تا اسفند ۱۲۹۴ - (فوریه ۱۹۱۶) ادامه یافت و در آنوقت بود که یکی از سفالکترین اجراکنندگان قتل عام های ارامنه که بشرارت شهره بود ، وارد رأس العین شد. وی جودت بیگ حاکم کل اسبق وان و برادر زن انورپاشا وزیر جنگ بود. وی پس از انجام قتل عام «وان» به «موش» رفت و در آنجا نیز بر قتل عامها نظارت داشت ؛ و از آنجا عازم بینلیس^۱ شد ، تا قتل عام های مصطفی عبدالخالق بیگ را تکمیل کند. هنگامی که به حکومت «ادانا» منصوب شد در سر راه خود با آنجا ، در اسفند ۱۲۹۴ (فوریه ۱۹۱۶) برأس العین رسید. در آنجا در آن زمان پنجاه هزار ارمنی تبعیدی وجود داشتند. قائم مقام با اطرافیاناش باستقبال وی شتافت.

بین تبعیدی های آنجا اتفاقاً يك دکتر ارمنی بود بنام هرشداگیان^۲ که در شمار اعضای هیئت اجرائیه راه آهن بغداد بود. این دکتر بعدها گفت : نخستین چیزی که توجه جودت بیگ را بخود جلب کرد ، تپه ای بود که در پای آن هزاران چادر متعلق به اردوی ارامنه برپا شده بود.

جودت بیگ فکر کرد که آنجا يك اردوی نظامی است ، و پرسید که این سربازها عازم کجا هستند ؟ قائم مقام در جواب او توضیح داد که آنها سرباز نیستند ، بلکه ارامنه تبعیدی هستند. جودت بیگ که این را شنید غافل از اینکه يك نفر ارمنی هم بین آن جمع حضور دارد فریاد زد :

«مگر آن سگها هنوز هم زنده اند ؟ بشما دستور می دهم که همه شان را

۱ - Bitlis در ۱۱۲۰ کیلومتری آنکارا

۲ - Hreshdagian

قائم مقام حرف او را رد کرد و گفت که وی نمی تواند خون این همه مردم بیگناه را که هرگز باو آزاری نرسانده اند بریزد.

جودت بیگ گفت : «پس شما نمی دانید که دولت چه سیاستی را دنبال می کند؟» و تهدید کرد که دستور خواهد داد عزلش کنند.

برای اینکه حرف خود را به کرسی بنشاند ، رئیس تلگرافخانه را احضار کرد و بلافاصله آنچه را اتفاق افتاده بود به قسطنطنیه گزارش داد. نتیجه چیزی جز عزل قائم مقام نمی توانست باشد ، و همینطور هم شد. یوسف ضیاء بیگ از رأس العین برداشته شد ، و ده روز بعد ، در آغاز ماه مارس ، قائم مقام جدید - که جوانی بود از قوچانه^۱ واقع در روملی^۲ وارد شد. وی از افراد جودت بیگ بود و کریم رفیع بیگ نام داشت.

دولت برای قتل عام های ارامنه عمداً مقاماتی را انتخاب و منصوب می کرد، که خود و خانواده هایشان در خلال تبعیدهای جنگ بالکان مشقات فراوان متحمل شده و به قسطنطنیه گریخته بودند. مرارت گذشته آنها و مشقاتی که متحمل شده بودند ، آنانرا تشنه انتقام ساخته و آتش خونریزی را در قلب آنها شعله ور کرده بود. و بهمین علت علی رغم این واقعیت که ارامنه در مصائبی که بر سر این خانواده ها آمده بود ، بهیچوجه دست نداشته و آزارشان با آنان نرسیده بود، معهذا آنها توانستند چنین فجایع مخوفی را نسبت به ارامنه مرتکب شوند و اینطور بیدریغ به ریختن خون آنان پردازند و بکشتار ارامنه ای که در سراسر جنگ های بالکان در کلیه جبهه ها در کمال رشادت و قهرمانی همانطور که فرماندهان عثمانی شاهد بودند جنگیده و قربانی داده بودند ، اقدام کنند. ولی اکنون این مقامات عثمانی که نتوانسته بودند عطش انتقام خود را بر سر بلغارها ، صربها و یونانی ها فرو نشانند ، آن را متوجه ارامنه بیگناه می سازند.

قائم مقام جدید رأس العین یکی از همین قبیل افراد بود. لذا وی برای «شغال» های حلب که قبلاً نیز موفق بعزل علی سعود بیگ حاکم درزور شده و

زمینه را کاملاً آماده ساخته بودند، آلت دست عالی و بسیار مفیدی شد. کریم‌بیگ روز ۲۵ اسفند - (هفدهم مارس) تبعید ارامنه را آغاز کرد. انجام این کار بدست سرکسی‌ها که ارسلان‌بیگ شهردار رأس‌العین در رأس آنها قرار داشت محول شد.

یک گارد از سرکسی‌ها تشکیل شد، که برحسب ظاهر هدف آن دفاع از مسافران در برابر حملات احتمالی بود. این گارد مسلح بود. معیناً این گروهان که تصور می‌رفت برای مقاصد دفاعی تشکیل شده، در واقع مأموریت داشت تا به‌سلاخی تبعیدی‌هائی که حفاظتشان بآنها سپرده شده بود! بپردازد.

دستور این اعمال جنایتکارانه مستقیماً از حلب و خطاب به رؤسای گارد صادر شده بود. بعضی از آنان به حلب آمدند و بامصطفی عبدالخالق بیگ ملاقات و مذاکره کردند!

چهار پنج روز پس از مراجعت آنها قائم‌مقام با تلگراف رمز گزارش داد که آنها وارد شده‌اند و احکام خود را دریافت داشته‌اند. قتل‌عام‌ها تقریباً بلافاصله به دنبال تبعیدها انجام گرفت، زیرا در همان حول و حوش، مخصوصاً در کناره‌های «جورجیب»^۲ و در راه «شداد»^۳ صورت گرفت. ارامنه را دسته دسته خارج می‌کردند و آنها را به‌فجیع‌ترین وضعی به قتل می‌رساندند. بعضی از آنها تصادفاً می‌گریختند و برأس‌العین می‌آمدند - زیرا برایشان امکان نداشت که بجای دیگری بروند - و شرح فجایع رابگوش همگنان می‌رساندند. می‌توان تصور کرد که مردم بیچاره و مستأصلی که این ماجراها را می‌شنیدند به‌چه وحشتی دچار می‌شدند، و وقتی مشاهده می‌کردند که آنها با شلاق، طپانچه و چماق آمده‌اند تا آنها را بزنند و با ضربات کتک به سلاخ خانه‌های خارج از آبادی بکشاند. چه حالی داشتند و چطور بر خود می‌لرزیدند.

«هیچیک از آنها را - مخصوصاً بچه‌های بیش از پنج شش ساله را - نگذارید زنده بمانند؛ و گرنه بزودی بزرگ خواهند شد و درصدد انتقام برخوهند آمد.»^۴

۱ - از جمله آنها یکی حسین‌بیگ برادر ارسلان‌بیگ بود که پس از مرگ ارسلان بیگ (در آغاز سال ۱۹۱۷) به‌جانشینی او شهردار رأس‌العین شد. این دو برادر در قتل‌عام‌های «دزور» نیز هردو نقش مهمی ایفا کردند. حسین‌بیگ غالباً به‌حساب می‌رفت تا اموالی را که وی و برادرش وسایرین مرتباً از تبعیدی‌ها می‌گرفتند بفروش برساند.

۲ - Jurjib
۳ - Shaddade

۴ - این عبارات بنظر می‌رسد که بتزله هشدار و اعلام خطر باشد. هر مقامی در هر جا که بود آنرا برای کسانی که مأمور اجرای قتل‌عام‌ها بودند تکرار می‌کرد.

ذکی بیگ بعنوان حاکم وارد «درزور» شده بود. وی رابجای علی سعود بیگ فرستاده بودند. و چون قتل عامها در آنجا شروع شده بود، لذا وی بکسانی نیازمند بود که اعمال شیطانی او را بمرحله اجرا در آورند. زیرا سلاخی قریب دویست هزار نفر طبعاً کار آسانی نیست.

www.golshan.com

حجم فراوان کار مورد نیاز برای انجام این برنامه، وی را بوحشت افکند. او مجبور شده بود، کلیه کرکسی‌هایی را که قتل عام‌های رأس‌العین را اجرا کرده بودند به کمک بطلبد. ولی باز هم این سلاخها تعداد کثیر قربانیان را تکافو نمی‌کردند. ذکی بیگ که مشاهده کرد سرکسی‌ها برای تکمیل کار کافی نیستند، به‌عشایر عرب درزور قول داد که اگر بیایند و در کشتار کمک‌کنند، رخت و لباس قربانیان را بآنها خواهد داد. آنها هم این پیشنهاد را پذیرفتند. بنابراین غالب ارامنه بدست آنها به قتل رسیدند.

اکثر کارمندان کمیته اجرائی راه آهن و همچنین امور ساختمانی ارمنی بودند. لذا دولت باین بهانه که می‌ترسد آنها برای کار شایستگی نداشته باشند بصدر حکم زیر مبادرت ورزید:

«شماره ۸۰۱»

بحکومت حلب.

۲۶ دسامبر ۱۹۱۵ - تصمیم گرفته شده است که کلیه ارامنه‌ای که در راه آهن و یا سایر امور ساختمانی کار می‌کنند، باید به محلهای تبعیدشان روانه گردند. وزارت جنگ این امر را بفرماندهان اردوهای تبعید ابلاغ کرده است. وزیر داخله - طلعت»

با وصول این حکم اسامی این افراد نیز از کیساریاهای نظامی راه آهن خواسته شد، «خیری بیگ» و «جلال پاشا» کیسیرهای نظامی هردو در این مورد «کمال لطف» را ابراز داشتند!

با توجه باینکه، هرچند اکثر کارمندان راه آهن ارمنی بودند، و ارامنه طی مدت چهار پنج سال جنگ مورد رفتاری چنین وحشیانه قرار گرفته بودند، معهداً کلیه آنها در سراسر طول خدمت خود در کمال وفاداری و فداکاری بانجام وظیفه پرداخته بودند و هنگام تصدی آنان هیچگونه حادثه‌ای در سراسر خط آهن اتفاق نیفتاده بود، بطلان ادعای طلعت پاشا و هدفش از اتخاذ این تصمیم

ولی پس از مدتی کوتاه ، این مسئله از نو پیش کشیده شد ، و تلگراف ذیل
 واصل گردید:

«شماره ۸۴۰»

بحکومت حلب .

۱۶ ژانویه ۱۹۱۶ - از قرار مسموع در سراسر طول خطی که بین اینتیلی^۱،
 ایران^۲ و حلب ادامه دارد، قریب چهل و پنج هزار ارمنی که غالباً زن و بچه هستند،
 وجود دارند . این اشخاص ، که با ماندن در اماکنی که برای اعزام سربازان
 حائز کمال اهمیت است موجب تصدیع بسیار فراوان می شوند، بشدت هرچه بیشتر
 مجازات خواهند شد. بنابراین با حکومت اداانا ارتباط بگیرید و آن آرامنه ر.
 بلادرنگ بدون اینکه بگذارید دورتر بروند به حلب بفرستید . بی صبرانه منتظر
 نتیجه را طی يك هفته بشنوم.

وزیر داخله - طلعت»

تلگراف ذیل که مکمل تلگراف قبلی است در همان روز واصل شد:

«به حکومت حلب.

متعاقب تلگراف شماره ۸۴۰ مورخ ۱۶ ژانویه.

کارگران ارمنی را که در اینتیلی و ایران مانده اند، تا وقتی که ساختمان
 راه آهن خاتمه نیافته است تبعید نکنید . ولی چون آنها مجاز نیستند که با
 خانواده هایشان زندگی کنند ، لذا موقتاً آنانرا جائی در حوالی حلب ساکن
 سازید . بقیه زن و بچه ها را برطبق تلگراف قبلی بلادرنگ روانه بیابان کنید .

وزیر داخله - طلعت»

هنگامی که این حکم اجرا شد، کودکان خردسال زیر درختها برهنه و گرسنه
 برجای ماندند . هرکویپل^۳ آنها را جمع آوری کرد و درون صندوقهایی که برای
 دینامیت آماده شده بود قرارداد و به «اینتیلی» برد که در آنجا دردارالایتیا
 او تحت مراقبت قرار گیرند . چند روز بعد مدیر آلمانی راه آهن بغداد ویر

۱ - Intilli ۲ - Airan

۳ - هرکویپل Herr Koppel یکی از مهندسان سوسی بود ، که شایسته تحسین و قدردانی است وی
 آنچه در قدرت داشت بکار برد تا جان بعضی از آرامنه ای را که در خط راه آهن - بغداد کار می -
 کردند ، از مرگ نجات دهد.

دسته‌هایی که از طریق «عینتاب»^۱ و «مرعش»^۲ فرستاده شده بودند، در تمام طول راه سلاخی شدند تا به مردين - که قرار نبود هيچيك با آنجا برسند - رسيدند. تعدادی از آنان (۵۰۰ تن) برأس العين برده شدند و آنجا به دويست خانواده ارمني که برجای مانده و بعلت آنکه سرکسی هادر درزور مشغول بودند هنوز سلاخی نشده بودند ملحق گرديدند. ولی وقتی که تبعيدها در درزور خاتمه يافت و قتل‌عام‌ها تسهیل شد، سرکسی‌ها بزودی برأس العين باز گشتند و مردمی را که آنجا مانده بودند و همچنين آنهایی را که در اينتیلی بودند، بجنوب حوالی «شداد» رانندند. آنها قرار بود با آخرين بازماندگان ارامنه «درزور» قتل‌عام شوند.

در حالی که قتل‌عام رأس العين و اينتیلی تکميل می‌شد، سلاخی حتی مخوف - تری که ذکي بیگ توسط آن قرار بود به قلع و قمع دويست هزار ارمني تبعیدی به «درزور» پردازد، آغاز شد.

ذکي بیگ بیصبرانه بحکومت در حلب تلگراف میزد و تقاضا می‌کرد تا ارامنه‌ای که در حول و حوش شهر هستند، باید هرچه زودتر نزد او روانه شوند. مصیبت واقعی هنگامی رخ نمود که راندن مردمی که در حلب و نواحی اطراف آن بودند بسوی «مسکینه» آغاز شد. این کاروانها راپایانی نبود. «باب»، «مره»^۳ و «مونبوج»^۴ کاملاً خالی شد. ارامنه رابدون توجه به هوای سخت و نامساعد غالباً پای پیاده و گاهی با الاغ یا شتر روانه مسکینه کردند. حتی در آنجا هم نمی‌بایست متوقف می‌شدند. باید به «درزور» بروند. حکم چنین بود.

قسمت اعظم این تبعیدی‌های کناره‌های فرات از حوالی قسطنطنیه از رودس^۵، نیکومدی^۶، باردزاک^۷، آدابازاری^۸، غزوه^۹ و قونیه^{۱۰} بودند و بعبارت دیگر

۱- عینتاب یا آنتپ (Aintab) در جنوب شرقی ترکیه و ۷۰۱ کیلومتری آنکاراست

۲- Marsha در جنوب شرقی ترکیه و ۶۲۷ کیلومتری آنکارا

۳- Maara Moonbooj -۴

۵- جزیره رودوس Rodoston در جنوب غربی ترکیه و تقریباً ۹۳۰ کیلومتری آنکارا.

۶- Nicomedia Bardezag -۷

۸- Adabazari در شمال غربی ترکیه و ۳۰۴ کیلومتری آنکارا

۹- Gezve Konia-۱۰ در جنوب ترکیه و ۲۶۰ کیلومتری آنکارا

کلیهٔ ارمنه از طول راه آهن آناتولی، و از سزاره^۱ با آنجا تبعید شده بودند. همه تعجب می کردند که چرا این تبعید جدید انجام می گیرد، و چرا مردم بسوی «درزور» رانده می شوند. ولی هنوز علت قوی تری برای اضطراب وجود داشت. اخبار قتل عام های رأس العین در شمار سایر نقاط مشابه به مسکینه رسیده بود. قتل عامی که سالها ادامه داشت، حتی در بیابان نیز نمی توانست محرمانه بماند.

www.golshan.com

اخباری هم اکنون رسیده بود، مبنی بر اینکه دیگر از کنارهٔ راست دجله تبعیدی فرستاده نخواهد شد، بلکه فقط از کنارهٔ چپ آن فرستاده می شود، و این خود بسزیهٔ محکومیت بزرگ برای کاروانهایی که در شرف عزیمت بودند محسوب می شد. زیرا از آن کرانه تا «رکا»^۲ آنها ناگزیر بودند از میان بیابانهای بی آب بگذرند، که در آنجا یقیناً از شدت گرما و یا گرسنگی و تشنگی می مردند. «الجزیره» که کناره چپ رودخانه بآن اسم نامیده می شد، در حقیقت راه گورستان بود.

تبعیدی هائی که از «باب» می آمدند، با آوردن حکم تلگرافی ذیل که حاکم کل حلب و شهردار بقائم مقام «باب» فرستاده بود، موجب افزایش موج وحشت و اضطراب شدند.

«بسیار فوری و محرمانه»

حتی ارمنهٔ محکوم یا آنهایی را که متهم هستند و توسط پلیس توقیف شده اند نیز نگاه نداشتید، آنها را فوراً به «زور» بفرستید.

سربازان عثمانی با طعنه های شیطانی و تمسخر و استهزاء، افراد هندی و مخصوصاً اسرای انگلیسی را برخ ارمنه می کشیدند و نشان می دادند که حتی اختیار آنها را هم در دست دارند. آنانرا به نصیبین تبعید کرده بودند، تا در ساختمان راه آهن کار کنند. وضع آنها هم بهتر از وضع ارمنه نبود. روزهای پی در پی گرسنگی می کشیدند. هر روز فرسوده تر از روز پیش می شدند. اکثر قادر براه رفتن نبودند و خودشان را در طول جاده می کشاندند و بسیاری از آنان غالباً بفرب گلوله پلایچه همانجا برای ابد از پای می افتادند. نه کفش داشتند و نه لباس. با رنگ و روی پریده لاغر و نحیف، خسیده و ناتوان، بیش از آنچه

به بشر شباقت داشته باشند به سایه و شبح می ماندند . و عثمانی ها کاروان آنها را به ارامنه نشان می دادند و می گفتند : « اینها هستند که شما آنها را پرستش می کنید ، اینها هستند کسانی که شما هواخواهان هستید و بخاطرشان قربانی شده اید . صدایشان کنید ... صدایشان کنید تا آزادتان کنند! ».

پیرزن ها کیسه های خاکی را که با خودشان از اوطان دوردستان آورده بودند - خاکی که با خون شهیدان و نعش هایی که بیگناه بر آن افتاده بودند ، تقدیس یافته بود و آنها مشتکی از این خاک را همراه آورده و نگاهداشته بودند ، بیرون می کشیدند . و چون احساس می کردند که زمان مرگشان فرا رسیده است و عنقریب جان می سپارند آن خاک را بین کسانی که خاکی همراه نداشتند تقسیم می کردند . آنان نیز خاک را در آغوش می گرفتند تا چون در سرزمینی بیگانه می میرند ، بتوانند لااقل چشمانشان را به تصور اینکه در آغوش خاک وطن جان می سپارند ، برهم گذارند .

کلیه احکام صادره دولت حاکی از آن بود که : « آنها را بکاروانها به پیوندید و روانه شان سازید. » مفهوم این گفته مبهم این بود که : « آنها را به بیابان بفرستید » ولی حتی در بیابان نیز محل ثابتی برای ارامنه تبعیدی وجود نداشت . آنها همواره ناگزیر بودند برخیزند ، راه بیمایند ، و حرکت کنند ، و هیچکس نمی دانست بکجا؟ .. فقط کافی بود که مدتی در جایی نمانند ، تا با راه رفتن فرسوده تر شوند . قبل از آنکه حتی این فکر قشون « ایلدیریم » بارور شود ، دولت تلگراف زیر را به حلب فرستاد :

« شماره ۷۲۳ .

تلگراف رمز از وزارت داخله - ارسال بحکومت حلب .

۳ دسامبر ۱۹۱۵ - ارامنه را - ابتدا آنهائی را که در حوالی حلب هستند بدون درنگ به محل تبعیدشان روانه سازید ، و نتیجه را گزارش دهید .

وزیر داخله - طلعت »

در آغاز تبعیدات ، لااقل آبادیهای اطراف حلب بعنوان محل سکونت ارامنه در نظر گرفته شد . تعداد بسیاری از ارامنه در آن آبادیها اسکان یافتند . با دریافت این تلگراف ، ژاندارم های سوار باطراف حلب اعزام شدند و ارامنه را در نهایت سفاکی از آبادیها بیرون کشیدند و آنها را بسمت مسکینه - که در

در اینجا بی‌مناسبت نیست که در این مورد خاطر نشان گردد که حکم بالا، مبنی بر تبعید عمومی ارمنه، پس از آنکه مارشال مکنسون جبهه روس را شکافت و هنگامیکه شکست روسیه، و بالتجیه پیروزی نهائی به‌نظر عثمانی‌ها قطعی شد، بدست ما رسید.

تعلیماتی از حلب داده شد که سعی شود تبعیدی‌ها در راه گرسنه و تشنه بمانند، تا تعدادشان حتی المقدور کاهش یابد.

در تاریخ ۲۰ ژانویه ۱۹۱۶ عبدالاحد نوری بیگ به‌محرم بیگ رئیس کمیته تبعیدات «باب» چنین نوشت:

«شماره ۳۴۴ - ۲۰ ژانویه ۱۹۱۶ - بدون شك از اعتمادی که دولت شما دارد مسبوق هستید. و به‌اهمیت کاری که به‌شما محول شده است پی‌برده‌اید. نباید اجازه دهید، حتی یکنفر ارمنی در «باب» باقی‌بماند. فقط سختگیری و سرعت عمل شما در مورد تبعید می‌تواند موفقیت نقشه‌ای را که ما دنبال می‌کنیم تضمین کند. منتهی باید مواظب باشید که اجساد در کنار جاده‌ها باقی نمانند. حداکثر اجرتی را که برای پرداخت بافرادی که برای این منظور می‌گمارید پیشنهاد می‌کنید با پست اطلاع دهید.

دربارهٔ وسائل تقلیه ناراحت نباشید. تبعیدی‌ها می‌توانند پیاده بروند. آمار میزان مرگ و میر هفتگی که طی چند روز اخیر فرستاده شد رضایتبخش نبود، از این آمار چنین برمی‌آید که آنها [مقصود ارمنه است] در آنجا زندگی کاملاً راحتی دارند.

اعزام تبعیدی‌ها نباید جنبه مسافرت داشته باشد. با اعتراضات، و شیون‌ها و سوگواری‌ها گوش ندهید. دولت برای قائم‌مقام نیز تعلیمات لازمه را فرستاده است.

عبدالاحد نوری.»

عبدالاحد نوری در تعقیب مراسلهٔ بالا بصدور حکم ذیل مبادرت ورزید: «هیچ‌مقامی برای هیچگونه سختگیری در مورد تبعیدات ارمنه مشول نخواهد بود.» بموجب دستورات صادره کلیه تبعیدی‌هایی که در «باب» بودند، می‌بایست ظرف ۲۴ ساعت از آنجا بیرون رانده شوند. تعداد مرگ‌ومیر با تلگراف رمز هر

دو هفته یکبار به قسطنطنیه گزارش می‌شد. دولت اصرار و تأکید می‌کرد که جان و ناموس ارامنه باید پایمال گردد... آنها دیگر هیچ‌وجه حق حیات نداشتند. www.golshan.com : ملعت پاشانوشت :

«لازم است آنهایی که می‌خواهند زندگی ارامنه را - که قرن‌ها برای عثمانی عناصر خطرناکی بوده و اخیراً سعی کرده‌اند سراسر کشور ما را بخون بکشاند - نجات دهند، مجازات شوند. تعلیمات محرمانه را برای مأموران بفرستید.»

در يك لحظه، هنگامی که وجد و شعف عثمانی‌ها باوج خودرسیده بود خشونت تبعید در حلب چنان بالا گرفت، که ژاندارم‌ها و افراد پلیس بخانه‌ها ریختند و دست و پای ارامنه را مثل خوک به طناب بستند و آنها را - که جز خدا پناهی نداشتند و از بیم مرگ پنهان شده بودند - کشان کشان بیرون بردند.

يك روز پیرمردی عرض‌حالی داد مبنی براینکه : «درحالی که افراد خانواده‌اش گرفتار تیغوس بوده‌اند، همگی آن‌ها را بکوچه ریخته و با چرخهای خاک‌کشی بخارج شهر «کارلوك» فرستاده‌اند. هنگام انتقال مرد مفلوك با استغاثه بسیار و با گریه و زاری التماس می‌کرد که اقلاً ده روز به او مهلت دهند. بیچاره نمی‌دانست که خود نیز محکوم به مرگ است و کسی بر او رحم نخواهد کرد. طی خدمت اداری من بیش از ده هزار عرض‌حال از طرف ارامنه تبعیدی به اداره ما داده شد. من ندیدم که حتی به‌ده‌تای آنها توجهی بشود.»^۱

نعیم بیگ شواهدی ارائه می‌دهد، که نظر توین‌بی را، مبنی براینکه «عثمانیها بیشتر از آنکه از نظر ملی و نژادی نسبت به ارامنه کینه بورزند، بمال و مکت آنان حسد می‌بردند و ازاینکه طبیعت‌همه ثروتها را از آنان دریغ داشته و به ارامنه بخشیده است خشمگین و برآشفته بودند کاملاً تأیید می‌کند.

بنابراین شواهد، ارامنه عثمانی از چنان زندگی مرفهی برخوردار بوده و چنان مکتی داشتند، که چپاول هستی آنها می‌توانست زندگی بخش عظیمی از مردم عثمانی را کاملاً دگرگون کند. البته چون این چپاول‌ها بصورت پراکنده و بدون نظم و ترتیب صورت می‌گرفت، هرگز چنین نتیجه‌ای نداد. تنها خانواده‌های ثروتمند توانستند، تعداد خانه‌های خود را - از طریق به‌اصطلاح خریدخانه‌های ارمنیان بقیمت مفت - بچندین دستگاه افزایش دهند، و هر يك چندین دختر

ارمنی را بحرمرای خود بیفزایند. ژاندارمها، دزدان و جنایتکارانی که از زندانها بهمین منظور آزاد شده و در راهها کسین کرده بودند، گروههای کرد و عرب بدوی نیز از این چپاول و تجاوزها به نوائی رسیدند. اما نتیجه کار، فقط احساس حسادت و کینه‌توزی عثمانیان را تأمین کرد؛ نه يك هدف وسیع اقتصادی را، که بالا بردن سطح زندگی همه مردم عثمانی باشد. www.golshan.com

طبیعی است در این چپاولها، هرچه طلا، جواهر و اشیاء ارزنده وجود داشت، قبل از سایر وسائل زندگی به‌یغما می‌رفت. و در این مورد، دولت مخصوصاً روی اشیاء عتیقه، یادگارهای خانوادگی، لوحه‌ها، کسیتها و نشانها تکیه می‌کرد. وای بر آن ارمنیان تیره‌بختی، که یکی از این قبیل اشیاء را بعنوان یادبود خانوادگی، پنهان کرده و یا همراه خود می‌بردند. نعیمیگ می‌نویسد:

«زنی از دیار بکر دیده شد که لوحه‌ای را که نشانهای خانوادگی آرامنه روی آن است همراه دارد. او را نزد کمیته کل تبعیدات بردند و تحت بازجوئی قرار دادند که این لوحه را از کجا آورده‌ای...؟! زن بینوا جواب داد که لوحه مذکور از زمان قدیم در خانه‌اش بوده و نمی‌داند از کجا آمده و از چه وقت در خانواده آنها بوده است... او را به سلول ژاندارمری بردند و آنجا نزدیک به ده روز شکنجه‌اش دادند، تا بفهمند آنرا از کجا آورده است. ولی زن بدبخت اطلاعی نداشت. سرانجام از فرط شکنجه که گرسنگی نیز مزید بر آن شده بود جان سپرد.»

نعیمیگ پس از شرح این ماجرا توضیح می‌دهد که چگونه شاهد صد هزار رویداد مشابه و ماجراهای جگرخراش دیگر بوده است. تا اینکه پس از مدتی بعنوان مأمور کمیته تبعیدات به مسکینه اعزام می‌شود و او که تا این لحظه عنوان منشیگری داشت خود بعنوان مأمور، عازم مسکینه می‌شود:

«هنگامی که عازم حرکت بودم ایوب‌بیگ احضارم کرد و گفت: ما از هیچیک از مأمورانی که به مسکینه فرستادیم راضی نبوده‌ایم. شما در این کار بوده‌اید و با احکامی که ارسال شده است آشنائی دارید. مواظب باشید که

۱- کلیه این اشیاء و تصاویری که حامل این نوع نشانهای خانوادگی بود، پس از استقرار مشروطیت و وضع قانون اساسی آزادانه در سراسر ترکیه فروخته می‌شد. در خلال دوران تبعیدات کلیه کسانی که از اینگونه اشیاء در اختیار داشتند به‌جازات مرگ محکوم می‌شدند.